

به او:

ای با من و پنهان چو دل، از دل سلامت می کنم
تو کعبه‌ای، هر جا روی قصد مقامت می کنم
هر جا که هستی حاضری، از دور در ما ناظری
شب خانه روشن می شود چون یاد نامت می کنم
(دیوان کبیر)

هوالمصور

هر دم از روی تو نقشی زندم راه خیال
با که گویم که در این پرده چه‌ها می‌بینم
(حافظ)

مقدمه

ادبیات عرفانی (جام جادو)

جان آنچه فرهنگ کهن ایرانی به دنیا هدیه کرده است همان ادبیات عصر اسلامی است که عصاره آن همان متون عرفانی به شمار می‌رود.

در حقیقت، هیچ‌یک از جنبه‌های فرهنگی ما از ادبیات عرفانی، انسانی‌تر نیست و این ادبیات، مستحکم‌ترین حلقه پیوند فرهنگ ایران زمین است با تمام آنچه در ادبیات دنیا، انسانی و جهانی شمرده می‌شود.

این پیوند روحانی البته در ادبیات حماسی، غنایی، حکمت و اخلاق نیز وجود دارد، ولی آنها بیشتر تابع ارتباطات تاریخی، قراردادهای انسانی، طبقاتی، نژادی و محیطی و ناچار در معرض تبدل و دگرگونی هستند؛ لیکن از زمانی که غزل فارسی به عرصه بیان ظرایف و لطایف رموز و اسرار احوال درونی و قلبی پای نهاد و حدود قرارداد تغزل و تشبیب رایج و به تعبیری غزل عاشقانه را شکست، به اوج و تعالی رسید^(۱) و تحت تأثیر مایه‌های ناب و اصیل عرفانی، به شهود زیبایی و عشق الهی روی آورد و در این مرحله بود که به سطح آرمانهای بلند انسانی و معرفت جهانی ارتقا یافت.^(۲) این مجموعه - که از آن با عنوان کلی ادبیات عرفانی ایرانی یاد می‌شود - جام جادو و جهان‌نمایی است که در آن فرهنگ ایرانی، اسلامی نقش تمام انسانیت

را جلوه‌گر می‌کند و تمام لطایف ادب و ذوق قلمرو بشریت در آن پرتو افکنده است. این مقوله با بیان بیشتر واژه‌های متن و عرفان روشن‌تر خواهد شد.

۱. واژه متن

متن (text) به نوشتاری گفته می‌شود که از جنبه‌های گوناگون استوار،^(۳) برجسته، رخنه‌ناپذیر، نمونه، قله، غیر قابل رخنه و جادوانه و با زبانی فرهیخته به ابدیت پیوسته باشد. برای متون، ویژگی‌هایی برشمرده‌اند از جمله: تشخیص علمی، قطعیت سند، ابتکار و ابداع و نوآوری، تقدم و سبقت در تألیف، جامعیت، اتکا به روش تحقیق درست و جنبه درسی داشتن.^(۴)

۲. مفهوم عرفان

در تعریف عرفان، به دو کاربرد عمده آن، به اختصار، اشاره می‌کنیم:

۲-۱ عرفان به مثابه تجربه شهودی (فنا)

عرفان (mysticism) در این مفهوم، ناظر به نوعی شناخت است که ریشه در اعماق جان انسان دارد و در دریافت حقیقت بر اشراق، کشف و شهود باطنی اعتماد می‌کند. در این مفهوم، فرد با ارتباط بی‌واسطه با وجود مطلق به رؤیت حقایق و معانی می‌پردازد، حواس روحانی به روی او گشوده می‌شود^(۵) و به جوهر انسان و جهان، که همان رسیدن به حیات جاودانه است رهنمون می‌گردد.^(۶) در این مرحله است که صور معانی - که نهفته در جان آدمی است^(۷) - رخ می‌نماید. مولانا این حقیقت بلند را در پرده‌های رنگارنگ بیان کرده است:

جان شو و از راه جان جان را شناس

یار بینش شونه فرزند قیاس^(۸)

*

باید که جمله جان شوی تا لایق جانان شوی

گر سوی مستان می‌روی مستانه شو، مستانه شو^(۹)

*

بمیرید، بمیرید، در این عشق بمیرید
 در این عشق چو مردید، همه روح پذیرید
 بمیرید، بمیرید، وزین نفس برید
 که این نفس چو بند است و شما همچون اسیرید^(۱۰)
 در این مرحله است که به تعبیر اقبال:
 چون به جان در رفت جان دیگر شود
 جان چو دیگر شد جهان دیگر شود^(۱۱)
 جهان که دیگر شد زبان نیز تغییر می‌یابد،^(۱۲) که این نکته در قسمت بعدی
 خواهد آمد.

۲-۲ عرفان به مثابه تجربه شعری (هنر)

یکی از تعاریف عرفان «نگاه هنری به الهیات و مذهب است».^(۱۳) در اینجا، ما با سه
 واژه سروکار داریم یکی عرفان (تصوف)، دیگری نگاه هنری (تلقی هنری) و سوم،
 دین و مذهب. اگر بتوانیم نگاه هنری را روشن کنیم دیگر جنبه‌های معادله (که
 عبارت از عرفان و نیز زبان عرفان و دین است) روشن می‌گردد.
 گرچه هنوز تعریف جامع و مانع از هنر و جمال عرضه نشده است و مصداق
 هنر، تعریف‌ناپذیری و ابهام آن است و آنگاه که راز هنر برملا شد دیگر برای ما هنر
 نخواهد بود و ... لیکن در تمام مباحث جمال‌شناسی (aesthetics) و هنری، امور زیر:
 تخیل، رمز، عاطفه و چند معنایی، مشترک است، گرچه این امور شدت و ضعف
 دارند و مصادیق متفاوت و شناور را دربر می‌گیرند.^(۱۴)
 دین نیز، اصالتاً، خاستگاهی نزدیک به هنر دارد^(۱۵) و دین زلال و
 دست‌نخورده پدیده‌ای هنری است که در گذر زمان، فرسوده و کلیشه‌ای می‌گردد و
 در این مرحله عرفان،^(۱۶) با نگاه هنری خویش،^(۱۷) بدان طراوت می‌بخشد و^(۱۸) آن را
 به صورتی عرضه می‌کند که عواطف را بهتر تحت تأثیر قرار دهد.
 پس تا بدین جا به این نکته رسیدیم که عارفان، در زمره هنرمندان هستند که با
 هنرشان - که در زبان‌شان نهفته است - به موضوعات دینی، و در نتیجه به انسان، حیات

و طراوت دوباره می‌بخشند. راز این هنرمندی، که در دیدار و شهود عارفان نهفته است همان قدرت کشف زیباییهاست. آنان دل‌ربوده زیبایی و جمال شدند،^(۱۹) بدان عشق ورزیدند، با آن زیستند، از او گفتند، از او شنیدند، بدان روشن شدند و جان و زبان دیگر یافتند.

عارفان، تلاقی این دو تجربه (شهودی و شعری)^(۲۰) را در مقوله «نور» دیدند؛ در خدا، قرآن، ایمان، رسولان، انسان و جهان، همه و همه آن را به نظاره نشستند و همان‌گونه که او را «بدیع السموات»^(۲۱) دیدند و در تجلیات او تکرار ندیدند خود از عادت - که ملالت است و دور شدن از عالم ابداع و هنر، یعنی حقیقت - جدا شدند. آنان هر دم از روی دوست، پرده‌ای جدید، در نقش خیال، متجلی دیدند و موسی وار طالب تجلیات دیگر بر کوهسار جان‌اند.^(۲۲) مولانا را بنگرید با چه زبان از جانان می‌گوید:

بیایید، بیایید، که گلزار دمیده‌ست

بیایید، بیایید، که دلدار رسیده‌ست

بیارید به یکبار همه جان و جهان را

به خورشید سپارید که خوش تیغ کشیده‌ست^(۲۳)

*

چو غلام آفتابم، هم از آفتاب گویم

نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم

چو رسول آفتابم به طریق ترجمانی^(۲۴)

پنهان از او بپرسم، به شما جواب گویم

به قدم چو آفتابم، به خرابه‌ها بتابم

بگریزم از عمارت، سخن خراب گویم

من اگرچه سبب شمیم^(۲۵) زدرخت بس بلندم

من اگر خراب و مستم، سخن صواب گویم^(۲۶)

عارف، در این مرحله، پس از شهود زیبایی، که دیدار با خویش است، به

عرصه‌های رازآلود و فراعقلانی - که بیان‌ناپذیر است - قدم می‌گذارد که در

بازگشت، اگر ناگفتنیها را به بیان درآورد (که ناگزیر باید تجربه‌ها به تعبیر درآیند تا باقی بمانند و ... و به ناچار تعبیرها به تفسیر درمی‌آیند و در نتیجه، تغییر می‌یابند) به تناقض می‌انجامد و در اوج آن، که از آن به زبان شَطْح تعبیر می‌شود،^(۲۷) هنر در هنر آمیخته می‌گردد و در زبانی برگرفته از تجربه‌ای روحی و رای آگاهی و سراپا فرهیخته رخ می‌نماید چه نثر باشد چه شعر،^(۲۸) چه اخلاق باشد چه تفسیر، چه دعا باشد چه مناجات، چه حدیث باشد چه موسیقی.

آری! سخن در این مقوله (متون عرفانی به زبان فارسی) داستان عارفان و دلدادگان و تجارب ناب هنری آنان است که اقیانوسی بی‌کران از معارف و معانی، از زبان دل‌شدگان روشنایی و دل‌بردگان زیبایی می‌باشد که به زبان شعر ناب،^(۲۹) به میراث ما در ادبیات و الهیات افزوده شده است.

آنچه در این مجموعه (برگِ بی‌برگی^(۳۰) و دفتر بعدی تحت عنوان شراب بندگی که به زودی عرضه خواهد شد) انتخاب و شرح شده است پست و بلند این متون است که در عناوین عمده زیر گرد آمده‌اند:

۱. زاهدانه‌ها
 ۲. رباعی و ترانه‌ها
 ۳. قلندرانه‌ها (عارفانه، آغاز)
 ۴. قلندرانه‌ها (عارفانه، کمال)
 ۵. عارفانه‌ها (مولانا، اوج)
 ۶. عاشقانه‌ها (عراقی، سعدی)
 ۷. رندانه‌ها (حافظ)
 ۸. صوفیانه‌ها (جامی، هاتف اصفهانی و حاج میرزا حبیب خراسانی).^(۳۱)
- بسیار خوشحالم که توانسته‌ام رشحه‌ای از معارف گرانقدر عرفانی و چهره‌های پرفروغ آن را (که همه‌وهمه برگرفته از کلام نور و پیام آور نور، که سرمایه و ثروت قدسی و معنوی امت احمدی و نماد همه ارواح مکرّم و پاکان دو عالم است)^(۳۲) در لابه‌لای اشعار و داستانها عرضه کنم و به گفته هنری لانگ فلو در «زبور زندگی»:^(۳۳)

زندگی مردان بزرگ به ما یاد آور می‌شود
که ما نیز می‌توانیم به زندگی خویش اعتلا بخشیم
و پس از رحیل، پشت سر خود
اثر پایمان را بر شنهای زمان بر جای نهیم.^(۳۴)

چراکه ارزش واقعی حیات در ارزش والای معنوی و اموری است که به زندگی معنا
می‌بخشد و در این راه است که به قول مولانا:

هم‌نشینی مقبلان، چون کیمیاست چون نظرشان، کیمیایی خود کجاست؟^(۳۵)
در پایان این مقدمه با شکرگزاری از خداوند منان و با سپاس بی‌کران از تمام
عزیزان در سازمان سمت به‌ویژه:

استاد ارجمند آقای دکتر احمد احمدی ریاست سازمان
و دیگر بزرگواران در ویرایش و حروف‌نگاری و چاپ، که در کار نشر این اثر،
فراوان، شکیبایی و صبوری نشان دادند تا آن را به دانشجویان ارجمند و دوستان
همراه رسانند و صد البته به قول حضرت مولانا:
مطلق آن آواز، خود از شه بود گرچه از حلقوم عبدالله بود^(۳۶)
این نوشته را به دوستانان فضیلت و حقیقت، نیکی و مردمی، هدیه می‌کنم و سخن
اول و آخر ما دعا از زبان مولانا است:

تو بزن یا رینا آب طهور تا شود این نار عالم جمله نور
آب دریا جمله در فرمان تست آب و آتش ای خداوند آن تست
گر تو خواهی، آتش آب خوش شود ورنخواهی آب هم آتش شود^(۳۷)

والحمد لله رب العالمین

تهران

برگ‌ریزان ۱۳۸۷